

اباحت و حرمت سماع که در آن اختلاف علماء است گفتند فرمود سبحان الله یکی خاکستر شد و دیگری نه چون
 در اختلاف است فرمود و الاغاث فی التبیور و سلامته فی التسلیم فرمود العلماء شرف الناس و الفقراء شرف
 الاشراف فرمود الفقیر بن العلماء و العابدین کو اکبر السماز فرمود و از دل الناس من شیء تغفل بالاکمل و
 اللیاسی فرمود از وی نقلست که مردی بخدمت شیخ برالدین رسید سره عرض داشت کرد که بی سبب سلطان
 تعاضد الدین باین سفارش نامه برای من بفرماید شیخ زشت زشت تفسیه الی الله ثم الیک فان
 عطیته شیئا فالعطی برهت و انت لشکر و ان لم تعطه شیئا فالانجیح هو لهد و انت العبد و شیخ نظام
 الدین بود با در رخت الطوبی آمد روز چهارشنبه پانزده ماه ربیع الثانی در محراب حسین تاسه دعا گوید
 شرف ستاره قدوس العابدین حاصل کرد و همان لحظه گناه که بر ذوق مبارک داشت بر سر انداخته
 نهاد و خرجه خاص از کمال شفقت و رحمت و علین چون عطا شد الحمد لله علی ذلک این نیز فرمود که ما
 میخواستیم دایم هندوستان گری میبیم اما شاهد راه بودید و سرانجام کردید که بد از نظام بدادید
 این ولایت اوست با درگاه عاگویی حرمت هر چه از زبان مبارک شیخ الاسلام شنویم در علم اوست
 هنوز نیکو در خاطر و عاگویی نگذشته بود فرمود نهی ستاد آمدید که هر چه از زبان پیر شنوید بپوشید
 بران متعلق بوده بازیرا چه در آثار اولیا آمده است چون بد از زبان پیر شنوید و آنرا بنویسید
 حرفیکه در علم آرد و ثواب طاعت هر رساله در نامه اعمال او بنویسید بعد از آن حاجی او در عین شب با آنکار هم
 درین محل این سخن هم فرمود و مردم را همه وقت بچنین میاید بود زیرا چه هیچ لحظه بفرجه نیست که در دل
 این پس ندانند که زنده آن دل است که در رحمت و شتیاق با بیشتر است نگاه سخن در روشی
 افتاد و بزبان مبارک راند که روشی پرده پوشی و خرجه پوشیدن حق اوست که عیب با در سلیمان
 در آن بپوشد رسول صلی علیه و سلم از علی پرسید رضی الله عنه که ای خرجه را بود چه کنی گفت یا رسول الله اگر
 ای خرجه بر من می پرده پوشی کنم عیب بندگان خدا میباید با پوشتم پس رسول الله صلی علیه و سلم فرمود
 که فرمان بود هر که این عیب بدین خرجه را بد و در پی خیا پنجه ذکر آن مفصل بالا گفته است نگاه
 شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و دای های گریست و میوش شد زمانی شد که از بیوشی باز آمد بر لفظ مبارک زنده

معلوم شد که در روشی برده پوشی است فرمود شیخ شهاب الدین محمد درونی قدس الهدی در تاجیه سال
 در وقت سوالی کرد که از نجاست فرمود و در سبب آن تا عیب مردمان را نه عیبم و اگر ناگاه دیده شود پشم
 بعد از آن شیخ الاسلام روسی سوی دعا گوی کرد و گفت که چون در روش چنین شود بعد از آن
 هر چه گوید و بخوابد همان شود شیخ بدر الدین غزنوی نزدیک شیخ الاسلام نشست سخن در جمیع اقسام
 هر کسی چیزی میگفت چنانچه شیخ جمال ناموسی فرمود که سماع راحت و بهناست چنانست
 بحث در ششمانی شنای میگفت شیخ الاسلام فرمود که آری در علم ایشانست چون نام شنای شنوند
 ششمانی شنای بعد از آن شیخ بدر الدین غزنوی عرض کرد که بیوشی اهل سماع از کجا شیخ الاسلام بلفظ
 را در وقت زاری که ایشان بدار آنست یکم شنیدند بیوشی شنیدند آن بیوشی با غایت در ایشان
 در میان نام دوست شنوند بیوشی در ایشان نشانی که در هر دو دست شیخ الاسلام
 بلفظ مبارک را در آن طریقت هر سه سبب است اگر شیخ بر کرون تو شنید ریاضی باشی در آثار
 است از شیخ نظام الدین نقلت که میفرمود که شیخ فرید الدین قدس سره بیشتر زمان در بیوشی
 البته وقت آنرا یکدیگر کالان در بیوشی بود شیخ نصیر الدین محمد نقلت سالها
 خدمت شیخ فرید الدین زبیل گردانید و اندر خدمت شیخ نظام الدین بارها فرمودی که در
 که دید با گل کرد و در خدمت شیخ سیر خوردیم ما را در زحمت بودی و آن را گمان بودی یاری سعید
 آوردیم خوردند اما چون وقت دید که زبیل بودی زبیل میگردد اندر بعد فرمود که در خدمت
 شیخ نظام الدین هم سالها زبیل گردانید و بعد فرموده این چنین خورده انداگاه بجای بود
 در برادران است که وقتی ایشان بسجاده بیت و اراوت مشرف شدند پیروزه ساله بود
 که در مجلس پیش مولانا شهاب الدین ترندی کتاب نافع که در وقت سماع آمدند و بعد از آن
 مانند و حفظ کلام مجید کرده بودند و در ششمانی یک مضمون شنید می ناگاه روزی حضرت خواج
 قلی الدین در آن مجلس شریف آورده و گمانه تحت سماع آوردند چون چشم ایشان بر چهره حضرت
 افتاد قطب الدین افتاد باولی ناگاه اول ایشان و او بر سر قدم نهاد و قطب آنها شقیق دیدند

که چون خوشنوی پاکیزه روی کتاب بر دست دارد پس بداند که بخت عزیزان چه کتاب است
عرض کرد که نافع فرمود که انشاء الله تعالی باین کتاب نافع مگردد و با عرض کرد که انشاء
تعالی در خدمت شما نافع خواهد شد همان لحظه مشرف ارادت مستعد گشته چون حضرت خواجده
بر بی شدند تا سه تنل همراه بود از آنجا خواهد فرمودند که بابا فریدالدین همین لحظه در ترک و حجره تحصیل
صوم ظاهر می شد و مشغول می شد از آن در روی زمین می ایستاد انشاء الله تعالی مرا آنجا خواهد یافت از آن
یک گشت و از آنجا که در فتنه چنان تحصیل علم نمود چون بل مبارک او بیایم علم لدنی گشت از آنجا که
خدمت حضرت خواهد شد و خواهد طلب آمدن در بیسی خوشدل شدند نزدیک روانه غزنی در
بچه اشاره فرمودند که آنجا بشنوی باشد بعد از دو هفته به وزارت پیر می آمد بجلال در وقت
و بیکر که بیست حاضر می بودند چون در روی شهر ایشان بسیار شد و خلق مزاحم اوقات میشد با اشاره
خواجده بخط مانی آمده انابت بود صاحب اقتباس السیر الاذنیامی آرد که خدمت سلطان
پس بداند که شما در وقت نقل گشتگر حاضر بودید فرمودند مراد ماه سوال بدی بر او اند کردند و حکم
نقل واقع شد لیکن وقت رحلت مراد فرموده گفت فلان در روی است من شرف
قطب الاقطاب حاضر نشدم در مانی بودم من خرقه خلافت خواجده شیخ مراد الدین سبحان بود
این انابت به ابوالانظام الدین مرادلی خواجی رسانید بعد نماز خفتن با عی با ایتیم کرد
جان عیاشیده حق تسلیم کرد در چند ثمان و ستمین و ثمانه و بقول شیخ و ستمین و ستمین
و بر روی ستمین و ثمانه و در زبان غیث الدین عین و واقعه و عمر شرفش فرمود
و بر روی نو و در آنجا کسی چندان بعد از وفات حضرت قطب الاقطاب تبع حیات آرد
در یک پیش در فون گشت کمالات و گرانانش درین کتابهای یادگوده پیش از بدین
نزدین مختصر گشته است رحم فرماید تولد عابد آذاد و عمره شد فریاد سال حلت نسو
و شیخ الاسلام سید الدین ابو محمد زکریا الملقب بالقرشی الماسدی رحمه الله
خلیفه شیخ الشیخ طیب الدین حضور در دست ختمه الله علیها و آله و سلمه و شفقت

شاه

در کتب که در میان بزرگان شده و در بعضی محافل مشهور و شریف و بیخ هم صد سال ازین بزرگان
 در گذشته از اکابر اولیا هستند که امانت ظاهره و مقامات بایره دار و مندرج اخبار الا
 می که در بعضی سادات و صاحب بزرگواران و شیخ فریدالدین عراقی صاحب لغات بلام
 آوریده اند و ترتیب یافته در هم از دست که در وقتی که از بغداد بجلان آمد اگای برستان بر روی
 سندی بدست بطریق کسایت کاتبه بر از شیر کرده بخدمت او فرستاد و در ضمن این شیخ گنجانش در کسایت
 شیخ ابوسعید اوربانه کلی بر کاتبه شیرینا و پیش آنجا در ستاد مقصودا که حامی ماورین شیخ اینطو که کل شیخ
 استاده است خواهد بود و اکابر از حسن لطافت این او اصرار بر ماندند و مقامات امانت گذشتند و وی از انجا
 است فرمودی که دنیا تمام ساجه قدر دارد و در اول شیخ ابوسعید معلوم است که از این صفت قدرش تا باشد و
 گاهی فرمودی که صحبت با کسی حاضر کند که آفتون بر اندازد و فرمود که غنا نباشد و خساره حال است او را
 که میان او و شیخ فریدالدین قدس سرهما موافق عظیم بود و در سالها با هم بودند و نیز گویند که شیخ حاجی که در آن
 از خدمت او و شیخ فریدالدین که شکر سخن بر سر آمده بود که موافق مجلس شیخ فریدالدین بود و در خدمت
 شیخ نیادالدین شیخ فریدالدین بقدر نوشت و کسایت این بود که میان دو صاحب اختیار است این صحبت
 شیخ فریدالدین نوشت که میان ما و شما عشق است با زنی گفت از شیخ نظام الدین اولیا که فرمود
 فریدالدین با او ظاهر بودی اگر چه شب آمدی با قصد کردی شیخ نیادالدین که بارها صوم کسایت بودی
 با شیخ که در کسایت و احوال صالحی و فرمود او از آنها بود که این آیت در حق او درست است
 صاحب عبد الاحدی است او شیخ زکریا الدین و وی مرید شجاعه بدالدین سمرقندی است و در وی بود
 زکریا الدین فرودسی مرید شیخ زکریا الدین فرودسی است تبر او جنب شرقی حوض شمس بر صفا عالی نزدیک
 سولامان الدین طنجی است شیخ شرف الدین احمدی منیری که بر آداب الدین شرحی دارد و وی
 شیخ کبیر الدین فرودسی است گویند شیخ شرف الدین فتوح سیدی شیخ نظام الدین اولیا مرید
 زکریا الدین که او هم مرید شیخ نظام الدین برافض رضوان خرامیده بود و شیخ کبیر الدین فرودسی در آنجا
 بر او حق عزت آورید فرمود و در ولس سالهاست که منتظر است ام امامی دهم که جویند

مردمش و علمش که برای آنها و بود بگرددت بوطن اصلی خود و خروج کرد و هم صاحب اخبار الاخوان
 میگردد که از مفاخر نظامات شیخ شرف الدین نیری معلوم میشود که شیخ بدر الدین سمرقندی سرمدی
 نجم الدین کبری است انهمی در سیر الاولیا نوشته است که وی خلیفه شیخ سیف الدین باختری
 شیخ نجم الدین در یافته بود در انیز نوشتن اختلاف در بیجا ضرورتا صاحب سیر العارفين بنویسد
 که حضرت شیخ نجم الدین محمد فردوسی پسر شیخ شرف الدین بن سخی نیری است که در بیجا رسیده
 و پیش ایشان حضرت شیخ بدر الدین سمرقندی که خلیفه حضرت شیخ سیف الدین باختری است و در
 چهارده خانواده نوشته است شیخ نجم الدین کبری فردوسی و شیخ علاء الدین طومانی شیخ ضیاء
 الدین سمرودی هر سه بزرگ خدمت شیخ و جید الدین ابوحفص عمر بن عمرو آمدند شیخ و در بیجا
 مدتی شیخ ضیاء الدین شیخ علاء الدین اختلاف داد و وداع کرد و شیخ نجم الدین را شیخ ابوحفص
 کرد و گفت این را جوگیرید بعد از هفت ماه شیخ ابوحفص شیخ نجم الدین خلافت داد و گفت شماست
 فرد سیدانه از روز و در بیان پیدا آمدند بقول لغات شیخ سیف الدین باختری خلیفه شیخ نجم الدین
 خیر الدین که آن شیریش جو و فنا آن خلیفه ما وید الا حصی ان مصداق مخلقا
 خلاق و بعد آن تصرف تصرفات حضرت اند حضرت شیخ علاء الدین علی احمد صاحب علم
 ارباب الاخوان است وی محبوب ترین خلفای و خواهرزاده شیخ فرد الدین بن شکر بود در ارادت
 با آن اعلی سانی بود و از اکمل ماکان افراد و سامی عباد و در طریق صوفیه عالی منصب تومی داشت
 و از علمیه عراق ذات مطلق برگزیده دنیا و عقبی ملی آورد و هم وی از سیر القلاب ملی بود وی حضرت
 بسیار کرده چنانچه از عایت مهربانی و ربانی فرمود که علم ظاهر و باطن من نیز شیخ نظام الدین باو می
 و علم ظاهر می و باطنی نیز شیخ علاء الدین علی احمد صاحب برود منی سفیر بود که علم سید من در نظامات شیخ
 نظام الدین باو بی و علم دل من در نظامات شیخ علاء الدین علی احمد صاحب برود منی که در مصاحف
 الاخبار از سیر الاولیا می آرد که در پیشی بود ثابت قدم اصحاب نعمت مرید شیخ فرد الدین است
 فرد الدین می که با و اجازت بیعت می کرد و نمود صاحب برزگانی خوش خویشی که در انچه چنان

شیخ سیف الدین باختری

از زنده بود عیش خوش میکرد و او مروی خوش لبش و کتبا ده پیشانی بود غالباً این
 صاحب شیخ علی احمد صاحب است و ایلاد شیخ فریدالدین و خلیفه او بود و قهر او در قصد کلمه است
 و سلسله شیخ عبدالقادر و شیخ عزیزی منتهی میشود و ذکر او در سیر الاولیا اصدا کرده و آنچه کرده
 این شیخ صاحب را ذکر کرده بر آن همی که در عنوان مذکور شد و ترک ذکر او خالی از غایت نیست
 و آنکه مراد از شیخ صاحب شیخ علی احمد صاحب باشد و بعد اعظم صاحب انقباض سیر الاولیا
 می بود در اوایل حال نوی قسمت لکن فقیران او از ده سال مقرب بود و خود صاحب نامه بود
 حضرت گنجشکر گفت باینکه برسد که با ما اعلیٰ والدین شما قسمت میکنید و خود میخوردید بانه
 متده رانی اجازت بر چه مجال است که بگردد از آن بخورد و زمو بود که شیخ علاءالدین علی احمد
 صاحب است از آن روز خطاب صاحب مخاطب گفت لایم می از سیر الطایفاب میروید که چنان
 می از خدمت حضرت گنجشکر مثال اجازت نامه گرفته شیخ جمال مائینی آمد و بر او آورده است
 شیخ جمال را در حقیقت جمال اظهار کرده حضرت و بی درخواست نمود در آنوقت تاریکی
 شد بمان گشته و جمیع حاضرین و قاریان لحنی جمال واقع شد بعد جمیع آوردند و
 گفتار با دمی فریاد گفت حضرت مخدوم و مردم و جمیع روایت حضرت شیخ جمال
 بر وقت دوباره حافظ و گفت نام نفس شما دلی کجا آرد که کتاب قرآن تمام دین را از شما
 بجا حضرت مخدوم گفت سلسله را باره کردم شیخ جمال گفت از ازل تا آخر گفت را بود
 پس رخاست در وقت و خدمت پر دستگیر آمد و گفت جمال بگفت و حضرت شیخ
 جمال شیخ جمال مثال را باره ساخت و توجه گفتی گفت از زبانم همین سخن که که خون
 را باره کردی من سلسله را باره که گفت از اول تا آخر که تمام اول حضرت گنجشکر فرمود
 بهد ف رسید اما هرگز است که اول گفتی و آخر سلامت مانده از مردمان تو شخصی
 بود شیخ جمال الدین مانی بی برکت دعاوی سلسله شیخ جمال جریان خواهد پذیرفت
 صاحب اولیا سیر و سیر بزرگان این سلسله نقل متواتر منقولست که حضرت گنجشکر

خواهش حضرت مخدوم مثال بی عطا نموده فرمود که اول شیخ جمال انامی بعد میر علی رود چون
 وی در مانسی رسید و مثال بدست قطب جمال داد و تعجیل کرد شیخ جمال گفت صاحب ولایت بی بی در مان
 بی باید و شما طاقت یکساعت نداشتید اینکار چه طور پیش خواهد رفت شیخ جمال مثال را با پاره کرد و بر زبان
 گذشت که من سلسله ترا بر میدم که هرگز از تو سسد شیخ غباری نشود آخر مختار شد جنانچه در کتب شیخ
 گنینه چون شیخ علی احمد صاحب مانسی گشته بود شیخ گنینه گرفت و احوال مانس را از حضرت شیخ زکات
 خوش نیاید در حق مخدوم علی صاحب مهربانی بسیار فرمود و گفت که نرا با از آن نوشته سید هم در تنگ شود
 مثال بخط خود نوشته عنایت فرمود و بی انب کبر حضرت کرد و صاحب ولایت آنجا گردانید که در آن
 عنایت آباد و جوانی آن نهایت بر اعتدال بود و در محاسبه سلسله انقلاب بگوید چون محفوظات حضرت
 گنینه ذکر مخدوم علی صاحب کم واقع شده و احوال می بود افضی ثبته گشته است کیشیه معلوم میشود که
 سبب می آنت که محفوظات گنینه اتفاق شیخ جمال قدس سره جمع گشته اند و هر که نوشته است و بر خاطر
 داشت شیخ موصوف لازم بود در غبار خاطر بگرد خود روشن است بنا بر آن ذکر مخدوم واقع شد
 و جهت کفایت ولایت وی قدس سره از وجود مردمان و خلفاء سلسله اش انظر من الشمس است اگر
 چون حضرت مخدوم از خدمت گنینه حضرت گرفته در کلبه رسید و سکونت اختیار کرد و علمای ظاهر
 و بعضی مشایخ آنجا بناگذاشتند و وی قلند و شرب و ابدال و تنگ بگذرانید و در باطن سفری بود و در
 ظاهر بی التفات نداشت چون مخدوم نشود و نمایانست و مردم اطراف روی بوی آوردند و علمای
 و مشایخ خاصه میدادند و حضرت مخدوم با صاحب برای نماز جمعه در مسجد جامع قریب شهر نشینت آنجا
 پیش آمدند و گفتند که از اینجا خبر بد و جامی دیگر بنشینید اصحاب مخدوم متواضع گردیدند و جامی مانس
 نماز داده در شمس آنجا کردند که اینجا نشینت با و اجداد ما است شمارا هرگز اینجا نمیکند و بیم چون
 بنشیند حضرت شیخ سری اختیار بر آورده فرمود که صاحب ولایت این را بمنم بر این شیخ حسن جانسوار است
 آنجا هست کجا بفرموده گفتند از کجا معلوم شد که صاحب ولایت شما مستی بران میاید پس حضرت از مسجد
 و گفت که بر آن نیست که شما هر دو بنشیند و گفتن اینکار مسعود در آنجا در چندین بار که در آن

بمان شد پس شوخ و فان افتاد باقیمانده آن بجز در پیش آمدند فرمود و سودمند نیست من از حق تعالی خواهم اجابت
 شد چنانکه این قصه بنده نماند باز برگردانند شود که نزدیک من برانی اینجا آبادانی است پس از آن زمان
 بعد از آن سال با منی افتاد و کامی بل آمد یار را نیست نام بود ساخت بعد از ویرانی حضرت مخدوم بزوق خاطر
 بریافت و مجاهد شغال میوزید و وحوش بطیور با وی انس گرفته بود و شیر زرد درش جاری گشتی نمود و
 که هر شب جمعه شیر می آید و جبین ساسیگر از چنگایات شهاب نباید کرد چنانچه پدر رقم الحروف و سایر اصحاب
 و شاه جمیع عبدالشاه که از مریدان شاه غلام حسن خلیفه اخون فقیر صاحب بودند حکایت میکردند که در روز
 کمال شاه نام ساکن مراد آباد نسبت ارادت بصاحبزاده غلام حسن بن اخون فقیر صاحب است در وقت مذکور
 بیاسی زیارت مخدوم علی احمد صاحب رفته بود وقت شب در مسجد شریف مخدوم غلاف کشیده است مستحکم
 ناگاه ماده شیر میچید در میان در مسجد آمده است بچه اش غلاف در پیش کشید ماده شیر از چوبه چوبه پیشش
 کشید بچکاش غلاف در پیش کشید باز نزد خودش کشید چند بار چنین شد بعد ایستاد و رفت گفته اند در آن
 حال بچکین هر قدر شیر نقش بر گز رفتن نمیدانست چون حضرت قطب العالم شیخ عبدالقدوس قس سمره بقصد زیارت
 مخدوم روانه شدند مرقد شریفش یک گره مانده بود برقی در رسید حضرت ایشان بجز ویدنش عرض کرد که
 عبدالقدوس از آن شماست و اشتیاق زیارت پیدا در برق ناپدید گشت تا بار چنین چنان شد چون حضرت
 قطب العالم بجز ویدنش اشتیاق بسیار آنها ساخته نزدیک مرقد مخدوم رسیدند بحکم زقبر آمدند و ایشان ادرنگار
 رفتند و لطف نمودند و فرمودند که تو بواسطه طریق ما در بخار سیدی دالار و دیگر می را طاقت دخول بمقام
 حضرت قطب العالم عرض کرد که بر کسان بخواهند که زیارت شما مشرف شوند اگر برق جلال براد غلاف کشند
 از بکیت تربت شریف بهره یابند فرمودند که بخاطر تو این برق را مسطور ساختم از آن زمان همه خاص و عام در آن
 بارگاه عایجه میردند و فیض میبردند و وفات حضرت شیخ علاءالدین علی احمد صاحب قدس سمره سیزدهم ربیع
 الاول سنه تسعین و شصت و هجرتی اربع و شصت و در زمان جلال الدین خلجی واقع شد و وی قدس سر
 معاصرت سلطان المشرق نظام الاولیا بودند و با حضرت سلطان المشایخ مجتبی دستند چندی
 سال من از سلطان امشایخ زیارت یافته باز چنان گشتند و تقوی در حالت سماع برفت از دنیا

شیخ فرید الدین

ذکر آن سلطان المشایخ شیخ نظام الحق والدین محمد بداولی قدس سره
 در اخبار الاخبار است نام او محمد بن احمد بن علی البخاریست و لقب و سلطان المشایخ و نظام اولیاست
 و از محبوبان و مقربان درگاه الهیست و بار بندگان مملکت از آثار بركات او جدا و خواجہ علی بخاری
 و صد مدرس او خواجہ یحییٰ بن محمد بن ابی بکر بخاری در لاهور بوده بعد از آن در بداولی
 ساختند و پدر او خواجہ احمد و صغیر بن از سر او رفت و هم در سواد بداولی در فن بافت و تپو
 نسب ایشان بخالد بن ولید رضی اللہ عنہم رسید و تولد ایشان در سنه ثلثین و ستائتم بوده
 چون قدری بزرگ شد والده او را در کتب اخلاص کلام اللہ بخواند و کتابها خواندن گرفت و هم
 در عمر و از ده سالگی کتاب لغت بخواند و یکبار او را ابو بکر قرظی گفتندی حکایت کرد که من پیش
 بہا والدین میر با سماع گفته ام و این قول میگفتم لعل لست تجد الہومی کہیدی مصرع دوم باو آید
 شیخ باو داد بعدہ مناقب شیخ بہا الدین گفتن گرفت این معنی ورود او نیست بعدہ حکایت کرد
 کہ از آنجا در اجودین آمد م شای دیدم چندین چنان سماع اینکلمات در دل او محبتی و ارا اولی رسید
 کہ از خود رفت و محبت شیخ فرید الدین در سینه او نشست روز بروز حقیقہ تربیت بیافت و نشست
 خواست و خواب خورد کہ شیخ فرید قدس سره میکرد بعد از آن قصد تعلم بیانی آمد و تحصیل علم
 در مقامات حریم پیش شمس المہرک کہ صدر ولایت بود نامزد کرد و یاد گرفت و علم حدیث خواند و
 او را بر طالع بلبلان نظام الدین سخاوت گفتندی بعد از آن بشوق اراوت شیخ فرید الدین با
 رفت و وی در آن زمان بہت سار بود شمس سیارہ قرآن پیش شیخ فرید الدین بخوبی کرد و شمس باب از
 حواری فرستاد کرد و تمہید او بشکوہ سلمی و بعضی کتابهای دیگر نیز پیش شیخ خواند و بتولی روز چہار شد و در
 یافتند و ہمہ جب سماع بہمانہ فرید شدند و ہم از وی نقل است کہ وی فرمود چون سعادت بہ
 شیخ فرید بخیر حاصل کردیم نخستین سخنم کہ از شیخ شنیدم این بود کہ خواند بیت اسی الفس قرآن
 در کتاب کرده + سلاب شتیافت جانبا خراب کرده + بعد از آن خواندم کہ شتیافت
 ایشان با شمایم دشت حضور غلبہ کرد ہمین قدر گفتیم کہ شتیافت با سوس عظیم غالب بود چون

دشت وین مشاهده کرد ز نور و لعل داخل دینشته همدرین روز بخدمت شیخ معیت کردم عرض دشت کردم در این
 روز تعلیم کنم و با او در و نوافل شنوای شوم فرمود ما کسی از تعلیم منع نکنیم آنهم کس این هم کس تا غالب آید و روشن شود
 علم باید بیدار با نعمت خلافت شرف شد بدین آمد و تا شیخ در تمهید حیات بود که با بخدمت او رفت اما در
 وقت شیخ حاضر نبودم چنانکه شیخ فریدالدین در وقت حلت خواجه قطب الدین و خواجه در وقت سفر
 خواجه بزرگ قدس بعد از سرار هم حاضر نبودند بعد از آن در راه با شارت غیبی در عنایت پور که ای
 خانقاه او را بنی است سکونت کرد و هم از وی نقلت که وی فرمود مرا در واقع کتابی دادند در
 سطر بود تا توانی راحت مینانی که دل من بخل ظهور بویست است و میفرمود که در بازار زیارت بی کمال
 را آنچنان رواج نخواهد بود که در بابت دلها را او هم از نقلت که وی گفت وقتی با شیخ خود در کشی
 همراه بودم شیخ مرا پیش طلبید فرمود بسیار چیزی بگویم چون در راه بروی در مجاهده باشی بکار
 بودن شیخ نیست روزه دشتن نمی راه است و اعمال دیگر چون نماز و حج نمی ماه دتی دیگر فرمود من از
 خدا خواستام که هر چه تو از خداستالی بخواهی بی وقت و بگر فرمود از برای تو قدری دنیا نیز خواست
 در وقت خلافت فرمود مجاهده باید کرد و بیای استعداد راه وقت دیگر در حجره سر بر نه کرده و مشرب
 سیر شده میگفت و این رباعی میگفت رباعی خواهم که همیشه در رضائی تویم به خاکی شوم و نیز
 پای تویم به مقصد و غنیمت ز کونین غنی به از بر تویم و برای تویم چون بیت تمام کرد و سیر شد
 چند کثرت شکی این دیدم در حجره در رفتم سرور قدم شیخ نهادم فرمود بخواه چه بخواهی من چیزی نمی خواهم
 شیخ مرا بخشید بعد به نشان شدم که چه میخواستم که در سماع مبرم صاحب سیر العارفین بگوید که در نواد الفوا
 از نشان نقلت که گفت چون در سفر ارادات گمشکر شرف گشتم در آن ایام بخاند وی عسرتی تمام
 اکثر در و نشان متعلقان ایشان در غنیمت دوسته فاقه روی میداد و از برکت صحبت ایشان بچکس اتفاق
 بودی مولانا میرالدین سبزی آوری و شیخ جمال دانشوی از جنگل آوری که بری از در
 کربل است و اکثر مردم آنرا در سر که لمانته اجاری میبازند مولانا محاسن الدین علی آب می آورد و در
 بیخ شمشیر من آن دیها را می بختم و در کاسها انداخته برای افطار حضرت ایشان در و نشان میروم

بعد مدت بسیار و کثیر خدمت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده جمال شریف مقدسات
 که حجاب پاه شده بودند فراموش کرد و بی اختیار سر در قدم حضرت مخدوم آورد و در وقت بیعت
 کردید و بیغش گناه ارادت تا نفس گشت و بعد از آن حضرت مخدوم فرمود که ای شمس الدین
 تو مرا از زندگی از خدا خواسته ام که سلسله ما از تو جاری شود و حضرت شمس الدین که بعد از او
 خدمت مخدوم مشغول شد روزی در سلوک می رفتی میگفتی که تا آنکه بیسلوک تمام کردی و به مرتبه تکمیل و ارشاد
 رسیدی چنانکه تربیت طالبان مشغول گشت و اکثر احوالات و خوارگی عاوان از وی ظاهر شدن گرفت
 اما وی از غایت بلند پرورانی بدین چیزها التفات نداشت آخر الام حضرت مخدوم علی احمد صابر در حشر
 حیات خود وی را پیش خوانده خرق خلافت را نمائند که از خدمت حضرت شیخ زید الدین گنجشکر قدس سره
 بود وی عطا فرمود و اجازت نامه بدست خود نوشته مرحمت نمود و هم اعظم کتبیه شعبه از پیران به
 رسیده بود و تلقین نمود بعد از آن وصیت کرد که چون این پرده شوم از سر دریا و اینجا نخواهی ماند
 پس از آن عالی تر صاحب بیعت دیا زبانی شکر دانیده بخت آنجا رومی دور قصبه پانی بت سکونت اختیار
 کنی هم گشتگان آنجا بر راه بیعت نمائی و من همه جامه و معادن تو خوانم بود پس القیاس نمود که در آن
 شما حضرت حاضر است اراده آنست که ماقی عمر در جبار و بگشتی ستان حضرت در مقام خلافت از آن پس
 که در پانی بت بروم آنجا شیخ شرف الدین ابو علی قلندر میباشد بار بار وی چه طور صحبت بر آید فرمود
 باک مدار که وی تا آخر رسیده است بجز در وقت تو از قصبه مذکور بیرون آید و بعد از چند روز از مجال نامی
 تعین نماید و هم صاحب اقتباس اللوات از سیر الاقطاب می آورد که شیخ شمس الدین برگ قدس سره بعد از
 خلافت از مخدوم علی احمد صابر بخصت گرفته چند مدت که کرمی سلطان غیاث الدین بلبن اختیار
 کردند و کمال خود را در لباس اغنیا پوشیده میداشتند وقتی سلطان غیاث الدین بلبن در تبرک قلعه
 لشکر کشید و قلعه را محاصره کرد مدتی که گشت و آن قلعه فتح نمیشد تا شبی جوای می شد و زیند قنادان
 بارید چنانکه جنبهائی لشکریان بر افتاد و شتری صکب در می نمود و آتش در هیچ جا نماند و در خود کلاه سلطان
 هم شمع روشن نماند بود و سقلا آقا سلطان حبت و جوی آتش سکر قنادان و حضور سلطان آب گرم

نگاه از دور بر کرد و یک نیمه بر این روشن است چون نزدیک آن می رود در و نشی غلظت و آن
 سببش نیست لیکن از پیش آن شخص می توانست درین اثنا حضرت شمس علی را بر سر در پشت و گفت
 می خواهی بر سر سفا چونی روشن کرده کارخانه خویش باید اما بر این اقد فرایه بود وقت صبح مشک
 بسوی نیمه می روان شد چون نزدیک سیو در او را آنجا ندید برگشت و بر تالابی که بزودن لشکر بود رفت و
 که همان درویش و غیبی میکند او گوشه ایست او می حضرت وضو کرد و نماز او انبوه بسوی نیمه بود و مشو
 چون آن سفا مشک را از آب بر کرد آب را چنان گرم یافت گویا که از آتش گرم ساخته اند و او بدست که این از کت
 در پیش آوست بگر سفا پیش از رسیدن در پیش بر آن تالابیت طلب آب ایستاد یافت مثل نیم شب سوم
 سفا پنهان نشست تا وی حضرت بیاید وضو کرد و نماز او کرد و نیمه خود فتنه بده چون آن سفا
 آید با پیر دیگر گرم یافت مشک از این آب بر کرده پیش سلطان آید و آنچه بویده بود و جمله پیش سلطان
 اظهار نمود سلطان سفا را همراه گرفته بر سر آن آب پنهان شدند تا وقت صبح می حضرت بر سر آن آب
 ساخت نماز گذارده فتنه سلطان آب را دید که گرم است نمبر ماند و پیش آن سرودید بود و بعد یافت می
 نمود و دید که در نیمه خود لاریت توان میکند سلطان دست بسند با پیدا چون در می از تلاوت فلان شد سر در
 سلطان را تعظیم پیش کرد سلطان گفت که زهی سعادت من که مثل شما دوست خدایم زان من موجود است
 و این قطع جراحی نیش و چند وی حضرت دفع سکر و لکن سو و منند نشد لاجا هست بر عا بر پشت و نا
 غوا بنید گفت میان ساعت سواری کنید انشا الله تعالی فتح شود سلطان همچنان که در غلبه مفتوح
 سلطان نزد دیگر بلا زنت اراده کرد و می حضرت بنور باطن در بافت مر سبک احوالی را بعد نگاه
 که داشت و بخدمت پر خود پرورد و چند نگاه آنجا ماند و بعد از وفات مخدوم علی احمد مبارکه روز آنجا
 بعد موافق و صدایش منوچهر پانی بت گشت و هیچ جایی و مکانی معین نکرد و لاچار در سینه دیوانی نشست و هم
 صاحب اقتیاب میگویی از کتابی خیان معلوم گشته که چون حضرت شمس الدین ترک در باطنی بت سپرد
 اختیار کرد روزی خادم وی حضرت شیخ بوعلی قلندر را بصورت شیر شسته و در خادم آنجا دیده بود
 خدمت وی حضرت باز گفت وی حضرت فرمود که و این را اگر در باطن شکل نمی سلام بر

چون که شهبازی شیر سیر مکر و شاه شیر بر بانی مشهور است صاحب فوق رشوق دهد و سماع بود و سوا
 وقت نماز شب بود و سماع و بخودی بروی غالب بودی بعد انتقال حسب الوصیت و بی
 معتقد چهل و نه از احمد آباد مریدان حیدر و پادشاه بوری آوردند چون بیرون شهر لاهور شب قیام کرد
 زوای تلخ جنازه و بر از انجا برداشتن نتوانستند پس در انجا دفن کردند معلوم شد که فرموده بود اگر انجا
 که جنازه مرید و دشمن توانستند به انجا دفن کنند تا حال نفراش سلسله ای در لاهور وجود انداخته شد
 لاهوری خلیفه شاه عبدالحق لاهوری و می خلیفه شیخ عبدالحسین المشهور شیخ شهبان که تشریح کرده باغبان
 یوزر بیست و پنج حسین و می خلیفه شیخ محمد عثمان و می خلیفه حضرت شیخ شمس الدین ترک پانی بیست
 روز علوم شریعت و طریقت و فقه شافعی و فقه حنبلی و در روز اول ماه رجب در انجا در شبام بارشاد طلب
 سفول بودی و در حالت سماع هر دو مان ما بطرف اول انرا خود از کار دنیا بیکار نمودی و در تمام انچه شیخ
 و نود شهر لاهور و غایت یافت شیخ محمد سلیم از خلفای کمالین شیخ محمد صدیق صاحب مشهور است
 در حدیث و کتب بود و در تمام مقام عالی و در حالت سماع تا در روز و سه روز بخود انقاد می مردم سید
 که ظاهر روحی از انجا بر آید و در سوم ذی الحجه یکم از ذی در لاهور غایت بار و در میان انجا در انجا
 نکشت شیخ ابوالمخنف ابراهیم سید شیخ محمد سلیم و او در سماع کبار اهل بصره و صاحب مد و تقوی و
 عبادت بود و تا آخر عمر در این مقام ظاهر و شاه طریقت معلوم بود در شان و جود انچه سید بکار و یک سید و می
 بعد عمر کسب و روح در لاهور غایت یافت و که شیخ نصیر الدین صاحب و در سماع و ملی حجت العبد در انجا
 الا خیانت شهر و اعظم خلفای شیخ نظام الدین لیاقت و صاحب سر و وارث احوال و ولایت دلی سوار
 شیخ نظام الدین منقح ال بافت و نیابت اتباع شیخ و طریقت او مقرب و صبر و ضاقت تسلیم بود و هم از ذی
 که روزی با شیر که محمد خلوت خاص شیخ نظام الدین بود و انچه که از ذی انچه شیخ عرض کند که من
 در اوده میباشم از سبب حاجت خلق مشغول نمیتوانم بود اگر زمان شیخ در سیرانی خداستمان را بفرانغ خاطر عباد
 که در حشر و اسیر بود که بعد از نماز ختم شد به شیخ رفتی و نشستی و آنچه گذشت بودی که روزی در وقت هر
 شیخ نصیر الدین و که این شیخ فرموده در انجا در میان خلق میاید بود و در انجا خلق میباشند و انچه که در انجا

در انجا در انجا
 در انجا در انجا
 در انجا در انجا

کرد و همه حاجت اخبار الاخبار میگردد که گفت که روزی معصی از مردان شیخ نظام الدین ابو یوسف ثانیان سرد
 شیند شیخ نصیر الدین بکنش بود برخاست و گفت خلاف سب است گفتند از سماع منکر شدی و از شستر
 پیرگشتی گفت بخت نشود و دل از کتاب حدیث میاید بعضی این سخن بحدیث شیخ رسانیدند که شیخ محمود بن
 شیخ را صدق معاملة معلوم بود و فرمودند که میگویند چنان است که وی میگوید و هم وی گوید در جوامع الکلم
 که روزی صدیقی شیخ نصیر الدین محمود را در خانقاه برین بیت زوقی بکمال گرفت بیت جفا بر عاشقان
 گفتی نخواهم کرد هم کردی + قلم بر پیدلان گفتمی نخواهم راندم راندمی + مولانا شاعر ساله است و ذکر این سخن
 در آن ساله کرد و یعنی که این بیت هیچ حقیقت نمیتواند اگر جوهر جفاست بخداوند عزوجل نسبت کرد و گفتند که
 و شاعر چند کلمه جمع کرد در مولانا معین الدین انی بر او بسته گرفت پس شیخ فرستاد شیخ آزادید و مولانا
 معین الدین بخود طلبیدین در له بسته او داد و بیچ گفت و در آن پوشانید باز گردانید روز دیگر سماع
 صدیقی خواجہ برین بیت بسیار تصدیقه اقطراب بگوید با معنی ما طلب معانه و دوش بیباک دیم +
 عالی علمش بر سر افلاک زدیم + از بصر کی بنیچه بخواره + صد بار کلاه تو بر خاک زدیم + بعد از آن اشار
 بالامی بافت شبست فرمود معنی را بطلبید مولانا منیت از دست رفت و پیش اشاره کردند و گفت
 مولانا منید که اجا بچین بود و شیخ مولانا گفت با کلاه مولانا در خانقاه نیاید و زود حوت و هم وی گوید
 آورده اند که سلطان تغلق شیخ محمود را از آن کردی و در سر همراه خود گردانید می گویند که وقتی او را
 جامه دار خود گردانیده بود و این همه انبوی و صفت پیر خود تحمل کردی و دم نزدی وقتی تغلق بر
 وی طعام رساند و در آن نمائی زرد نقره و باعث این جزایز انبوی یعنی اگر طعام من بخورد همین ماده
 ایند اسانم و اگر بخورد گویم در کاسه زرین خوردی تا شروع کردی شیخ سخن از کاسه زرین بر آورد
 نهاد پس زبان بنیاد و بخورد به اندیش خاشاکه فاسد ماند و سیر العار نیست آن گزیده حضرت محمود علیه
 نصیر الدین محمود در مشایخ کبار ممتاز بود جد بزرگوارش عبداللطیف نزدی و بد زنا دارش سخی نام داشت
 که تولد او لاسور بود و در شیخ محمود بوده و بقولی نام پدر ایشان خواجہ فیوسف بن سخی بن عبداللطیف
 بر روی است و پدر او را در نه سالگی گداشت والده او در تحصیل علوم ظاهری هستی طبع نمود و در آید

حال پیش محمدانا عبدالمکریم شیرازی پایه و بزودی کفیل نمود و بعد حلت انزیر نزد سید امین
 الدین محمد گیلانی از هر علی نصیبی کامل در گرفت و دست پنجسالگی ترک و سجده نمود و بحاجت نفوس
 بحاجت نفوس اشتغال شد و در شبستان بعیر انبیا می اندازد با یک دو درویش میگشت و نماز با جماعت
 فوت نشده بود اکثر اوقات را در سبزه ها بودی و در پهل سه سالگی از آنجا به علی آمد مرید حضرت
 سید نظام الدین محمد بردازی شد و مدتی در خدمت وی حضرت بسیر و چنانکه همه درویشان در آن
 محوطه گنیم میگفتند او بوسی بقلب سناخ بود قوله یاران حق کسوت نگاه دارد تا زود اقامت شریفند
 خداستغالی در قبول صلی الله علیه و سلم نباشید جفا کشید و فاکتید تا گندم نما و جو فروش نمانید و زنی بعد
 نماز ظهر از جماعتی نه بجزه خاصه کسب نموده بودند ایشان را برگز دربان بود و خادم ایشان خواهرزاده مولانا
 زین الدین علی بود او در آن وقت جوانی حاضر بودی در گاه بودی و عین مشغولی قطندری بیباک زانی نام بود
 ایشان آنداز کار دایره در محرم بود سبک ایشان در حضرت و ایشان از آن حضرتان مجاز شد
 حیره ما و دان بود خون سبک ایشان از ما و دان آمد بعضی بدان چون بحال رسیدند از درون میدانید
 که فلان می ناپاک خیمای کار و میزند حضرت ایشان دم نیز نزد مردان خواستند که آن بد بخت را اندازند
 دست شیخ نگذاشت فرمود که میچسبم ترا و نشود قاضی عبدالمقدر تپاندری که از مردان خاص حضرت ایشان بود
 و شیخ عبدالدین طیب را از حضرت نیز زین الدین علی را بحضور خود خوانده سوگند داد تا کسی آن قلندر را از آن
 دست که قلندر را انجام فرمودند که مباد او در وقت کار و زون بدست تو آزاری رسیده باشی جان عبد و عالم
 تسلیم ضایع شود و بعد از آن استمال در قید حیات بود در شهریم ماه رمضان شب جمعه در این شهر
 کمالیست حاصل میخواستند که طائر روح پاک را از قفس قالب پرور دهند مولانا زین الدین علی
 که خدمت اکثر مریدان شما صاحب اهل کمال اندکی را اشارت شود که بجای شما بشیند تا این
 گشته نگردد فرمودند بر نام درویشان که بر ایشان حسن ظن و او شستند نوشته بیار تا ملاحظه نمایم مولانا
 رفت سه دفع تا کمره ایشان بر قوم نموده اعلی و وسط و ادنی شکر گذراند بعد مطلق فرمود که مولانا
 غم زین خود بخورند چه جامی آنکه با بد بیکر در اندام از آن صیفت فرمودند که در وقت من خون

حضرت شیخ نظام الدین بس سر و سینه منبند و عصاره بر روی لب و کف دست و کف پا چسبند و کف پا
 زیر شنبه و نعلین برین برده و غش منبند و مسهل با لاله قلاب من کسرتراشد حاضران آنوقت وصیت حضرت
 عمل نمودند و سید محمد گیسو از حضرت را غسل داد و در میان آن بنگ که بر آن غسل داده بودند و آورده کرد
 خود امانت گفت خنده ما همین است آنی را بحد سینه که در اقبولیتی کرد و نمود از برکت آن بود در جهان
 که کور سنج و همین در سینه و بغلی شین تاریخ شمع حرم و فیان دقات یافتند رحمة الله علیه و کسرتراشد
 سراج الدین عثمان المشهور باخی سراج از شاگرد خفای نظام الدین بود لیست قدس و آنچه از سراج
 در بیان دین دینار مشهور است از سلسله و سلسله شیخ نصیر الدین محمود دوی از غنچه اشاک که در
 ریش آغاز شده بود و حلقه را او شیخ در آمده بود در سراج خدمتکاران پرورش یافته بود و چند سال
 برای دیدن الهه بمقام کهنوتی که الان کور مشهور است ریش و بار بخت سید و در وقت عطاشی
 او را شیخ و نمود که اول برین در بکار علم است او را چندان لقبی از علم نیست مولانا فخر الدین راوی
 مؤمن کرد که او را در شش سال عالم سکیم بعد از آن در خدمت مولانا فخر الدین تعلم کرد و مولانا را
 او تصرفی تصنیف کرد او را عثمانی نام نهاد بعد از آن پیش مولانا کربن الدین کافیه مفضل قدری بی جمع
 تحقیق کرد و بعد از نقل شیخ نظام الدین قدس سه سال مگر تعلم کرد و بعضی است از کتاب نه شیخ که در
 بود و جاهها و خلافت نامه که از خدمت شیخ یافتند و با خود بردوان دیار ارجحال و ولایت خود بسیار
 در ریال و نفس این چندین رفته بود که او آینه بنده و استانت نقلت که او بعضی جاهها را که از خدمت پرورش
 بود دفع کرد و بر آن گوری است و در وقت وصیت کرد که در میان گور جاهها و من کند به از نقل او
 در بعضی کج و ذل خفای او در دیار کور مشهور است مقام او نیز در آن دیار است جمله عهده و موقوفات شیخ نظام
 تا کور می رسید که در ریشی شهر دوی همان شیخ سراج عثمان را دوی شد چون شنبه بعد از نماز حضرت
 سراج از ترس بر کف دست بر افتاد و این در پیش تمام شب بجا و مشغول بود چون با برادری شیخ بر خاست و در وضوی
 نماز کرد و در پیش گفت عجب کسی که تمام شب خواب بودی و نماز با او بی وضو کردی شیخ او با تو از بیخ سراج
 بر تو و شانه کسید تمام شب مگر دید با کالای تو و در دوی آن کلام است کما چانی می گویم

در خدمت شیخ نظام

شیخ نظامی

شیخ نظامی

که عاشق بسجده ز یادید دل عاشق همیشه در نماز است و ذکر شیخ صدرالدین حکیم از اجداد خلفای
 شیخ نصیرالدین محمود است و نظیر نظر شیخ نظام الدین شرح شده که نیکو بدوی سوداگر بود در اصحاب است
 نفسیه و متین مستن بر معارف و حقائق و ادب و عفت طهارت و تقوی است که بجا رگی او از پیران بوده بود
 تا برای یکی از ایشان که بیمار بود علاجی بکنند چون علاج ادمواتق افتاد و بیمار ایشان صحت یافت او را
 خطی نوشته دادند تا بسگی که در فلان کوه چه شکر افتاده میباشد بماید و خطر آورد و بسگی که نشان داده بود
 بنمود چون سگ آن خطر را بدید در آن سرزمینی رفت بایستاد و زمین را کافت گنجی که در زیر آن
 بود نشان او را بخاک عکسیت درویشانست و را بدان گنج انصاف نصیحت و قبراد و قطع دلی علامی است
 ذکر شیخ کمال الدین علامه صاحب شاف المجهوبین از مخبر الاولیاء و اداب الطالبین بحال حسن و مرآت ضیعی
 ذکر سیران مولانا فخر الدین بنو شیخ کمال الدین بن عبدالرحمن سیر برادر عمزاده و خواهرزاده و نرید
 شیخ نصیرالدین شیخ علی بودند و خلافت از حضرت شیخ نظام الدین اولیا هم میدادند بعد از شیخ خرد
 در احمد آباد گجرات خلق خدارا و حلقه ارادت خود در آوردند ایشان مرد علی آمده تا نسبت به تهنیت مخلوق
 بودند نشان امام حسن رضی الله عنده سید لقب ایشان کثرت علم علامه گشت و در سیر العارفت که حضرت
 نصیرالدین محمود در ادر خطه او خوابری بود از ایشان بزرگ او نیز را بعد عصر بود او را و سپرد و نیک
 مولانا زین الدین علی و دوم مولانا کمال الدین خادم شیخ نشان را لیه گاه گاهی از حضرت شیخ خود
 بیایب خطه آورده براس مرست خاطر همیشه متبرکه خود می آمدی و با نیکوست چه خود در می می آمدند شیخ مولانا
 شیخ کمال الدین شادی کردند حضرت شیخ نصیرالدین محمود و حال ایشان گشت که خدا شوید تا نسل حد با از
 باقیان بعد از آن فرموده شیخ خود که خدا شدند و سه سپهر از صلب ایشان پیدا شدند اول ایشان شیخ نظام
 و ثانی شیخ نصیرالدین خلیفه محمد گیسو در از اولاد او در گنبر گشت و قبرا و هم در نجاست مقام بد خود بودند و شیخ
 کمال الدین درست و عظیم ذمی تقارنت است و خمیسین سبانه و فاته یا قنده در ایشان در و علی کسند
 نبر خال خود شیخ نصیرالدین شیخ حجاج دینی است و در اخبار الاماخبار است شیخ زین الدین خواهرزاده و خلیفه
 شیخ نصیرالدین حجاج دینی است و کرا و در بحال و موقوفات شیخ است یا نسبت مولانا داد و صنعت

و از شیخ

مریدانست اینج او در اول جنابان کرده است قبرا و در گذشته است که یابان گفته شیخ نصیر الدین محمود و در
 خطیرین واقع است انسی و بقول قریب گفته اند شیخ کمال الدین است و کردن کتیره سنگ سرخ است
 که لا و خلفاء ایشان در احمد آباد مذکور است سید ذاکر سید کبیر سید سید محمد بن یوسف
 الم طوی عظیمه این شیخ نصیر الدین محمود در جوانی در بیست و پنج سالگی میان سیاحت و علم و ولایت شانی در تبریز
 رهبری منبع و کلام عالی دارد او را میان شایخ حجت مشرفی خاقل در بیان این حقیقت طریقی مخصوص است در او
 حال بی شرفیه داشت و بعد از حجت شیخ بیار بگفت بقول عظیم یافت این ابتدا بر طبقه و در طبع او استند و بعد
 و بار از دنیا انتقال فرموده و در آن گویا در وجه شهرت او این لقب بر آنجا شنیده است که وزی او
 با چندی دیگر از مریدان مالکی شیخ نصیر الدین محمود برده است و در وقت برداشتن گیسوی سید سلیمان که در
 در مالکی بند شد و او سید علیت او ب استغرافی عشق و محبت بر آوردن گیسو بنفشد و هم بر آن وضعی که در
 شد و سید قطع کرد و بعد از آنکه شیخ را بر معنی اطلاق افتاد و خوشحال شد بصورت حقیقت در حقیقت او از دنیا
 و هم در حال این است فرموده که هر کس که سید کبیر در آن شده و او را خلافت نیست که او عشقا باشد خدمت میر
 طفرقات است سسی سحر الم کلک که بعضی از مریدان او که او نیز محرم نام دارد و جمع کرده در آنجا سید فرموده که
 انسی دارد عشق را در آنست که این آیت او دو مآت آنها آت است که چندان در عشق و غم طلب
 عشق بر روی طاری شود که او را محبت کرد و در حق بر این آید تا او در آن لذت کامل رسد و در هیچ راه
 و صواب محراب بر روی مکنساید بدانند که خراز و در غم نقد می گذرند نسبت هم بران با نذ بعد سرور ایام در دو غم طبیعت
 او شود عادت گیرد و زوق در نماندند دولت وصول میشود و زوق الم از غایت محض صانع شود سر در کرد و در
 خود و مانند این زوقی وی مانند عاقبت او بر سران حیران زاید غور با نماندند آت است که چون این
 رسد مشغول لذت وصال گردد و حرمت وراق الم هجران از وی برود و بعد سرور ایام وصال عادت و صفت
 او گردد و زوق وصال هم برود مطلوب از حالتین خیر زوق و خوشی و راحت مجرب نیست و حال بنید
 و زوق سلطنت الم او چه کار آید سر و سر و شود و هیچ از وی با وی نماند عشق برود و سرور م از زوق حال محراب
 گریه شود با نماندند اگر چه وصال شد زوق کجا بدان درم گیرد و وصال چه کار آید اما عشق بر خورد آرا

و کما کنایه است که نسبت تقاضا و لطافت بر سوم بود از زیر خود که است موقوف بر تقاضا با معرفت در توفیق بود
 تا آنکه بقیه را نیز از خود جدا کرد و او را دیدند که بر لب آبی نشسته اجزاء را می نمستند این از چشم او نیست با روح میریزد از نقش
 باشد و در بر آن هم باطن است بابت حضرت قطب عالم در کتب نبوی غنوسید ایشان سه روز پسینه در سراج بود
 تا از سراج وقت او اسکندر فرجید سه روز چون فرود شست شد باران عرض کند که سه روز گذشته پسید نماز او
 گشت و انگشت نموده شیخ محمد صبی را که خلیفه ایشان بودند پسیده از سادند این ساج را بر است با فی شیخ محمد
 حیات نوشتند که نماز همان نماز است که حضرت مخدوم گذاردند لاجبت رعایت شریع باز با او گردانید شیخ فاک
 او وی دبلوی از مردمان اوست سزاوار است با او البساکین جمع اصد علیها در وی غنوسید در و نشان
 و بیست و چهار و مقراض سوزن و آبروی دکاسه و نمکدان و طشت و آفتاب و نقش و نعل که بر روی
 و باران پسید هر یکی دلالت بر معنی دارد و مصلای دلالت بر استقامت طاعت میکند و نشیج دلالت میکند
 یعنی خواطر ایشان که فراجم وقت او بود و حکمت از او و دیگر گشت چنانچه در انامی متفرق جمع
 است شانه نشان خیر است یعنی شراز و دفع شود و مصادرات میکند بر آنکه تکیه بر آن یکی باید که در
 متعلق است و مقراض دلالت میکند بر قطع علائق و بر قصر آمال و سوزن دلالت میکند بر بیرون صورت
 و معنی اما سوزن را بی شسته نمیدانند سوزن در شته از پی پیوند آن بدو این بدوست حاجت
 و آبروی دکاسه دلالت میکند بر رعایت تقوا و همان آبی و نانی و نمکدان و طشت و آفتاب
 دلالت میکند بر کند روی یعنی کند روی پیران حواله ارشد و نقش و نعل دلالت میکند بر نبات نمک
 و اگر شانه کتبی و حبابه یا کاقدی پوشیده و شبه کتات مغاقت است چون کار و کبسی دهند باید که در
 کرده بدیند و خزینه یا گوشتی همراه او کند و سب و ابرق و مثل آن آب پر کرده دهند و چون شانه و شانه
 کنند چنانچه آنها بار یکبار در و شانه دان کنند که در کار جدایی سومی المانع است یعنی چون سب تقریب و جدایی
 و در تر باشد بیشتر است که شیخ سراج الدین که ایشان قاضیام و برید و خلیفه بر بزرگوار خود شیخ کمال الدین علی
 فلان بود و در خلافت از شیخ نصیر الدین محمود و جریح و علی نیز رسیدند عالم بودند و باطن که سواد از
 با کوی شاکر و ایشان بودند و شعر هم میگفتند چنانچه این شعر ایشان است شعر بار دیگر هم گوید سراج و خلیفه

شیخ سراج
 شیخ سراج

از آن روی باریه دست و کیم حادی الا اول شب شنبه سید سید عسکر ثمانه وفات یافتند در سران پیش نهر اولی محل
 پیر پوره الشیخ بركات پور خانقاه ایشانست در صحن آن خانقاه که بقدر ایشان است پنج پیر عقیب که ششده اولی شیخ سعد الدین
 سید بركات عقیب که ششده ثانی شیخ علم الدین که فایده عالم ایشان در دنیا اولاد کثیر داشتند که شیخ محمد الدین از اولاد سید بركات
 و خلیفه پیر بركات بود و در دوم اولاد کثیر داشتند و در سید بركات است وفات ایشان است و در سیم شوال
 پنجمه در کعبه مرقد پیر بركات بود و در ششم شیخ سعد الدین خامس شیخ محمد عقیب که ششده هفتم شیخ سعد الدین
 کان شکر بود و در کعبه شیخ نور الحق الدین الشیخ شریف نقیب عالم عزیز و مرید و خلیفه علاء الحق است که ششده هشتم شیخ
 است صاحب عشق رحمت و ذوق تصرف و کرامت نقلست که جمیع خدتهائی فقره خانقاه پیر خود از جامه شوی و از
 گرم کردن او میکرد اول خدمت پایی خانه نوی جو ال بود و اتفاقا در ریشی او در دم بود و پیر پانچانه آمد و شیخ نور بود معهود
 بود شش آن فتنه بود تمام کجاستها بر جامه اندام او افتاد و شیخ علاء الحق آنجا میگذاشت و او را با این حالت دیدند و
 شد و زود که خوشی شد بجا آوردی حال خدمت دیگر که در ریش العالیین که از طعوفات شیخ حسام الدین مانگم پرسی است
 که شیخ نور الحق قدس سره تا پشت سال در خانه پیر خود می نشست و میگردد وقتی اعظم خان برادر بزرگ که وزارت داد او را با
 حال دید گفت قاضی نور محمد بنی شماعارت گردید و هم وی میگویی که شیخ نور الحق فرموده که شیخ پیشین بود
 منزل فریاد او مانند ناله که تمام گردید و بعد اسماء الهی سران با نرود منزل تعین کرده اند این فقره منزل اختیار کرد
 ششده اول جای پیران آنجا که منزل دوم ششده اولی یوماه بود معین منزل سیم عبادة العقیب یعنی الخواطر الدین علیها
 کار سال تمام کرد و انشا الله تعالی هم میگویی که شیخ میفرمود و نهایت رضیت است که هر وقت در آن ایام بود
 حق سبحانه یاد چه در خواب چه در بیداری پانچ طفل چون محبت خیرتی خواجگانه بعد از انبیا همان جزیر علیها
 شیخ از قطب عالم انگوناست بغایت شیرین لطیف بزبان اهل در و محبت اینجند که از کلمات ایشان است
 سه راه تا ابراست منزل دور مرکت لنگ با ریخت عبودیت حق آن دشما کرد و کفر رسانید که است
 بنیاد و دانست ادراک است و نیز و کجاست شمار در ریش در بقراری عبارت و در ریش از عرق سیرازی ششده
 حق گرفتاری و طاعت بی استغراق باطن بکاری و ظاهر آراستگی کاری عنوان بجز خود در بزرگوارسی و
 در ششده هفتم وفات او در سنه شصت و سزده است و ذکر شیخ محمد عسکر که از شیخ جوینوست و از صفات

شیخ
 عقیب

شیخ
 عقیب

را از حدیث صاحب صفات علی بن احوال سینه مرید شیخ فتح اسد او پس از او شیخ احمد عیسی از کابری
 در زمانی که از آمدن اسیر میوه و صوبه علی افتاد اکثر از کابری بجا می آمدند و او نیز در آنجا بود و شیخ محمد عیسی در آنجا
 هفت شصت سال بود و در صفر سن تقویمی سعادت ازلی در هجدهم از جمعی بر او شیخ فتح آمده بود و آن با شایسته
 ملک العلماء قاضی شهاب الدین ملکی که در شرح اصول پنج دوی که قاضی دارد و تقریباً نوشته است و بعد از آن
 از تحصیل علم ظاهر در خدمت شیخ مصطفی باطن مشغول شد و شغل باطن بر وی بغایت سهیلا یافت بعد بکه میگویند
 که بر در حجره او ختی بود سالها گذشته که شیخ را از آن خبر نبود تا روزی بر گهای آمد و ختی بر جای نشست او افتاد
 بود پس دید که این بر گهای از کجاست آنجا می معلوم کرد که در بنجاده ختی بوده است و از سبکه سر در مرانه بسته بود آنجا
 هر که در آن او بر آمده بود و در آنجا رسید رسیده روخته او در جنوب است **ذکر شیخ عبدالمالک**
 ایشان بر روی خلیفه بزرگوار خود شیخ سراج الدین بودند و هم از سبکه سر در مرانه بسته بودند و از خلافت میباشند در سن
 ششم صفر و در چهار شصت سن تسع و ثمانمانه بقولی سنده احدی شصت و فوات یافتند و در گنبد بزرگ بر روی خود
 مدفون شدند و آن گنبد در پیش تو کوه است که بلده قدیمه ولایت گجرات است بسیار کبار در آنجا مدفون اند
 مزیل آن ختی خیر و محبت آنکس است انوار برکت دولایت از دیر انبیا آن قیامه ذکر سید الدین ظاهر
 سیدی بزرگ بود در ولایت زینت نولین در کبیر السین عمر او صد و پنجاه سیده بود و در شیخ نور قطب عالم
 نجاب خواج معین الدین حسینی اعتقاد و محبت داشت بدین از سی عمر بچگاه در کوچهای امیر اب منی دات
 سفید اخت حیدر بول غازیط در شهر بظهارت نزد آمدی و در دروازه شهر سکوت کردی و اگر در شهر درآمد
 مهارت کامل کردی چون و صوگر آن شدی زود بد رفتی تا مسابا و انقض شد و در همه احوال علی ذکر
 حسام الدین ماکپوری مرید و خلیفه شیخ نور قطب عالم از اعیان شاخ وقت خود بود عالم بود و علم سر
 و طرفت او را اهل طاعت مستحق رفیق العالیین بعضی از مریدان او جمع کرده است و آنجا میسود نومان
 مریدان نسبت به پیران ایشان پیوند از عبادت لیکن مرید صاوتی حقیقی که اگر گفته پیر در مثل پیوند سفید است
 بجای که پیشتر عبادت شده بود هم سفید کرد و همچنان که بر نفسی که به پیر رسید بر او هم رسید و هم
 گیرد و کسی که گفته پیر زود مرید می است او همچو پیوند سیاه است چنانچه سفید اگر نفس بر او هم رسید

بزرگوار

بزرگوار

بزرگوار

اما در این حدیث نفع نباشد بر خود داری که بود زمان شد سالک ز ذکر عاشق گردد و از فکر عارف فرزند
 بیض الهی نگاه میدرد لیکن بر دل آگاه سید بساطت نظر میباید تا اندر پرده غیب کشف نماید زمان شیخ در آنجا
 یا دست با نوباد است یا پر تو را دوست زمان شد در پیش بر در پیشی سید درون خانه بر دماغه او در پیش
 آمد صاحبخانه آتینی بر روی زن خود کشید پرده کرد زن او را از سر اینکار پرسید گفت در آن زمان که او آمد
 بود بگانه بود خبر از خود نداشت چون میگفت بگانه شد با خود باز آمد رحمه الله علیه ذکر شیخ بسیار است
 جو نبوری از شاگرد مشایخ آنده بار است مر شیخ محمد عیسی است در ترک و تجرید و صدق و روح قدسی است
 گویند که کردی صاحب حضرت شیخ حسین نام از دوله کجرات شوق دریافت صحبت شیخ محمد عیسی جو نبوری بود
 شیخ بیاد الدین آن ایام طالب علم صالح و قابل بود بصحبت او افتاد و این شیخ حسین علم کیمیا شنید چون
 شیخ بیاد الدین آمد که جوانی فقیر و بیست روزی دل او بر روی بیخفت گفت ترا بر آید ما بعوامی باید
 بصرفت کیمیا می آید در دوی بداد کسوف با محتاج خود کس تا اگر با احتیاج شود با ما بگوئی که برائی تو
 دیگر کیمیم شیخ بیاد الدین عرض داشت نموده که بنده را از شما امید کیمیا دیگر است این کیمیا کجا است شیخ را در
 دل خویش در زبیت باطن ای بیخیز و در آنکه است ملاقات شیخ حسین با شیخ محمد عیسی با خبر رسید و بالعمد
 خرقة تبرک از شیخ بابت کجاست و در آن وقت شیخ بیاد الدین دست در میان شیخ آورد و در آن حالت عبادت
 نمود و گفت سپردم برین شهر است و از ما ترا همین بقدر صحبت نصیب بود بعد از آن شیخ بیاد الدین را دل بخواست
 شیخ محمد عیسی شنیده بملاقاتی سابقه در معتقدان او در آمد و مرید شد و نعمتها یافت و بنوار بیعت
 خلافت مشرف نموده بود که وقت رحلت شیخ در رسید فرمود بیاد الدین خرقة خلافت تو بر من است
 است که از ما کنیز شریف خواهد آورد در زمانی که موعود بود راجی سید حامد جو نبوری رسید و شیخ
 بیاد الدین نیز با استقبال او بر آمد هم در تقیادلی خرقة پوشانید و خلیفه ساخت و ذات شیخ بیاد الدین
 در نزد ذکر شیخ محمد و راجح الشبان مولانا مرید و خلیفه بود نیز گوید شیخ علم الدین بود و در خرقة
 خلافت سپرد و در بد و شطاریه از دست شیخ قائل پوشیدند و خرقة جانی از دست محمد عیسی
 شیخ ابو الفتح شنیدند و نیز از دست شیخ فرزند متوکل از زکین الدین کان شکر خلیفه زاید است

شیخ عیسی

باید